

انسان، «حي متأله»

پس از تبیین این مقدمات، به تبیین برآیند تعریف انسان از نگاه قرآن می‌پردازیم. چون قرآن کریم مشرک و کافر را انسان واقعی نمی‌داند...



پس از تبیین این مقدمات، به تبیین برآیند تعریف انسان از نگاه قرآن می‌پردازیم. چون قرآن کریم مشرک و کافر را انسان واقعی نمی‌داند، غیر از حیات گیاهی و حیوانی و انسانی مصطلح که در تحدید انسان به «حیوان ناطق« آمده است، فصل الفصول دیگری هم لازم است، تا کسی در فرهنگ قرآن «انسان« به شمار آید و طبق قرآن، حدّ نهایی انسان که داوری فصل اخیر اوست، «حي متأله« است.

«جنس« انسان بر اساس این تعریف «حي« است که جامع حیات گیاهی، حیوانی و انسانی مصطلح دارای نطق است و می‌توان گفت که معادل «حیوان ناطق« است و فصل این تعریف که فصل اخیر حدّ انسان است، «تأله« است؛ یعنی خدا خواهی مسبوق به خداشناسی و ذوب شدن در الوهیت او، پس قرآن کریم نطق را فصل اخیر انسان نمی‌داند. نطق لازم است؛ ولی کافی نیست، چون اگر کسی اهل ابتکار و صنعت و سیاست باشد؛ ولی همه اینها را در خدمت هوای نفس بگذارد، از نظر قرآن «انعام« و «بهیمه« و «شیطان« است، بنابراین آنچه در اصطلاح توده مردم انسان است (حیوان ناطق)، در ردیف جنس اوست و تأله او در حقیقت، فصل الفصول وی است. جنس این تعریف، ذاتیات مشترک انسان قرآنی را با انسان مصطلح عرفی بیان می‌کند و فصل آن، ذاتیات ممیز انسان قرآنی را ارائه می‌کند، پس این تعریف، هم مبین ذاتیات انسان و هم جامع افراد و مانع اغیار است. البته چون تأله و ذوب شدن در خدا باوری در نهاد و نهان انسان تعبیه شده است، حقیقت وی نیز بیش از یک چیز نیست، پس «حیات« و «تأله«؛ چنان در هم تنیده است که واقعیت حیات انسان، چیزی جز تأله و دلباختگی به جمال و جلال الهی نیست و هرگونه غبار غیریت پذیری (کفر در توحید، نبوت، معاد و...) با غیرت خداخواهی او منافات دارد، زیرا اعتقاد سرّه و ایمان ناب، تاب هیچ‌گونه شرک و تعدّد طلبی را ندارد؛ به‌گونه‌ای که اندک گزارشی از غیر خدا و ذره‌ای گرایش به سوی غیر او مایه پژمردگی روح با طراوت توحیدی و افسردگی جان با نشاط یگانه جویی و یکتا پرستی است.

چون حیات انسان واقعی در تأله او ذوب شده است، اگر کسی دستور خداوند را درباره نبوت پیامبری نپذیرد، تأله او آسیب می‌بیند، در نتیجه حیات وی نیز مخدوش می‌شود. آری آنچه به اصل تأله مربوط است مانند قل اَعْبُدِ اللَّهَ اتَّخِذْ وَلِيًّا فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ (1) یا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ (2)، درباره آسیب‌پذیری اصل حیات هم مطرح است.

از قرآن کریم چنین استنباط می‌شود که خدای انسان آفرین، آدمی را فطرتاً «حي متأله« آفریده است. از منظر شریف قرآن، انسان حقیقی کسی است که در محدوده حیات حیوانی و طبیعی نایستد؛ حتی انسانیت خویش را تنها به نطق یا تفکر محدود نکند، بلکه باید حیات الهی و جاودانی و تأله و خدا خواهی فطری خویش را به فعلیت برساند و همچنان در سیر بی‌انتهای تأله گام بردارد و مراحل تکامل انسان را تا مقام خلافت و مظهریت اسمای حسنی الهی و تخلق به اخلاق الله بپیماید.

در نگاه فطری و باطنی، همه انسانها «حي متأله« هستند؛ یعنی حیات الهی و تأله ملکوتی در فطرت همه انسانها نهادینه شده است؛ ولی با نظر به مسیر شکوفایی و تکاملی فطرت، بسیاری حیات متألهانه فطری خویش را زیر خاکهای تیره و ظلمانی جهل و عصیان مدفون کرده و تأله خدادادی خویش را در قالب نامقدس بردگی خویشتن و سرسپردگی به امیال اغیار، طواغیت، اصنام و شیاطین زنده به گور کرده‌اند. اینان را قرآن «حي« نمی‌داند، بلکه خارج از جرگه حیات قلمداد می‌کند: لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ. (3) از تقابل «حي« و «کافر«؛ در این آیه دانسته می‌شود که حی، غیر کافر است و کافر، غیر حی است و حیات واقعی ندارد، بنابراین مرده است.

البته حیات مفقود در کافر، همان حیاتی است که در تأله ذوب شده باشد، وگرنه حیات جامع که جنس انسان است، در او یافت می‌شود و با قید متأله خارج خواهد شد.

اقسام یاد شده حیات، طولی است؛ نه عرضی، لذا می‌شود موجودی واجد حیات حیوانی باشد؛ ولی چون فاقد حیات انسانی است، مرده است و همچنین می‌شود کسی دارای حیات انسانی مصطلح مردم باشد؛ اما چون فاقد حیات انسانی به اصطلاح قرآن حکیم است، مرده است، پس اصطلاح تحلیلی قرآن، مانع اطلاق عنوان انسان و بشر و... بر افراد عادی نیست.

1. سوره انعام، آیه 14.

2. سوره هود، آیه 123.

3. سوره یس، آیه 70.

تفسیر انسان به انسان، ص 149.